

## اصول اعتقادی اسلام و ضرورت آن در سایه نیازسنجی انسان در نهج البلاغه

سمیه مهدیه \*

### چکیده

اسلام به عنوان دین خاتم، با شعار سعادت و هدایت انسان و رساندن او به قرب الهی، برنامه‌ای مدون برای نیکبختی بشر ارائه نموده و در آن آموزه‌هایی را به عنوان «اصول» و مسائلی را به عنوان «فروع» برشمرده است. این آموزه‌ها با هدف رفع نیازهای انسان، در طول عمر او، قرین و همراهش هستند و عدم تخطی از آنها، متضمن گام نهادن در صراط مستقیم و رسیدن به فرجامی خوش می‌باشد. الزام و تعهد نسبت به این آموزه‌ها تحت عنوان «اصول دین»، در صورتی ممکن است که انسان، ویژگی‌ها، محدودیت‌ها و نیازهایش را به‌طور کامل شناخته باشد. نهج البلاغه که کلام یک انسان کامل و خلیفه‌الله است، مصدر و بستر مناسبی برای معرفی، بررسی و تشریح اصول اعتقادی اسلام می‌باشد. امیرالمؤمنین در گام نخست «حقیقت وجودی انسان» و «دوساحتی بودن گوهر و خمیرمایه او» را طرح کرده و سپس به تبیین این اصول اعتقادی پرداخته است. تمام این جستارها و تأکیدات

---

\*. طلبه سطح 4 تفسیر تطبیقی مؤسسه آموزش عالی معصومیه قم؛ [somayehmahdieh@gmail.com](mailto:somayehmahdieh@gmail.com)

برای متبلور ساختن یکی از مهمترین شعارهای اسلام در چرخه حیات بشری است: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

**کلیدواژگان:** انسان‌شناسی، نیازسنجی، مبانی اعتقادی، اصول دین، نهج البلاغه

\*\*\*

### مقدمه

بسته به نگاه به انسان و حقیقت او، تعاریفی متفاوت و به تبع آن، نسخه‌های مختلفی برای سعادت انسان‌ها پیچیده شده است. در این میان، اسلام مدعی داشتن کامل‌ترین برنامه برای زندگی انسان است و در تلاش است که با تکیه بر شناخت صحیح از انسان و نیازها و محدودیت‌های او، در جهت تعالی و نیکبختی بشر گام بردارد. نهج البلاغه به عنوان کلام انسان کامل و امام و ولی امر مسلمین بسیار راهگشاست. ما در این نوشتار برآنیم تا با مراجعه به این کتاب گرانقدر، به روش تحلیلی توصیفی و به شیوه‌ای اسنادی، به این سؤال پاسخ گوییم که جایگاه مبانی اعتقادی اسلام و ضرورت و چگونگی بحث از آن در سایه سنجش نیازهای بشر چگونه است؟

### انسان‌شناسی و نیازسنجی انسان در مکتب اسلام

انسان‌شناسی از یکسو موضوعیت دارد، زیرا با شناخت انسان، از جایگاه رفیع آدمی آگاه شده و از سرمایه‌های مادی و معنوی که در نهاد او تعبیه شده باخبر می‌شویم و از سویی دیگر طریقت دارد، چون پایه و اساس مباحث مهمی همچون خداشناسی، معادشناسی و ... است (غیائی، 1391: 2). بنابراین پیش از پرداختن به مباحث اعتقادی، شناخت و معرفت انسان، ماهیت و حقیقت او و نیز آگاهی از نیازها و خواسته‌های او ضروری است.

جهان‌بینی و ایدئولوژی تعیین‌کننده نوع و سبک زندگی است. هر مکتبی به فراخور جهان‌بینی و ایدئولوژی‌اش، به گونه متفاوتی نیازهای انسان را ارزیابی می‌کند. در مکتب اسلام، آیات قرآن و آموزه‌های اهل بیت (ع) عهده‌دار این مهمند.

در هندسه هستی، انسان جایگاه بی‌بدیلی دارد و در میان آفریدگان هیچ پدیده‌ای به اندازه انسان دارای سر و حکمت نیست؛ چنانکه خداوند از روح خود در او دمید (حجر/ 29) و از میان انسان‌ها خلیفه‌الله برگزید (بقره/ 30) و او را داننده جمیع اسماء الهی قرار داد (بقره/ 31). بنابراین شناخت انسان راهگشای شناخت خداست؛ هم از طریق شناخت حضوری و هم از طریق شناخت حصولی (مصباح یزدی، 1389: 317).

در اسلام مبدأ، مسیر و مقصد بر اساس آموزه‌های دینی مشخص شده است. حیات و زندگی اسلامی بستر ساز عبودیت الهی و حیات انسانی است و این انسان است که باید مسیر عبودیت را طی کند. از این رو ضروری است که مبدأ، مقصد و مسیر بر اساس نیازها و توانایی‌های او طراحی و تعیین شده باشد. از آنجایی که نهج البلاغه بعد از قرآن کریم کامل‌ترین و برترین کلام برای راهنمایی و ارشاد بشر است، از این رو بررسی کلام امیرالمومنین (ع) هم در جهت شناخت کافی از انسان و ویژگی‌های او و هم در جهت شناخت مبدأ، مقصد و مسیر، سندی کارآمد و صحیح را فراروی ما قرار می‌دهد.

### 1- شناخت ماهیت و جایگاه انسان

یکی از اساسی‌ترین نیازهای بشر، نیاز شناخت خویشتن است. بزرگترین بحران‌های درونی و رسیدن به حس پوچی و بی‌معنایی، از عدم شناخت خود سرچشمه می‌گیرد. اگر انسان جایگاه خود را در جهان خلقت بداند و از جوهره وجود خود آگاهی یابد و بداند که برخلاف حیوانات، «خلقتی دوساحتی» دارد، نه تنها دامن به گناه نمی‌آلاید بلکه سبک زندگی خود را نیز به‌گونه‌ای تنظیم می‌کند که او را از غرض اصلی خلقتش دور نسازد. جایگاهی که خداوند در عالم برای انسان لحاظ کرده برای هیچ مخلوق دیگری قرار نداده

است؛ چنانکه پس از خلقت انسان فرمود: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مومنون/14؛ غافر/64). خداوند انسان را به خاطر برخورداری از ظرفیت علمی، امانتداری و ... می‌ستاید. در اسلام کرامت انسان نیز مطرح است. کرامت انسان حاکی از آن است که وی دارای کیفیتی برتر و عالی است و گوهر برین موجودات جهان به‌شمار می‌رود (جوادی آملی، 1379: 161). انسان به‌واسطه دمیده شدن روح خدا (حجر/ 29) لایق جانشینی خدا بر روی زمین شده است (بقره/30). خداوند در سایه این خلیفه‌اللهی بشر به فرشتگان فرمان داد تا در مقابل او سر تعظیم فرود آورند (بقره/34؛ اعراف/11). این کرامت انسانی تا بدان مرتبه ارزشمند و گرانبمایه است که مخلوقی که از تعظیم خودداری ورزید، مورد خشم و غضب الهی قرار گرفت و از درگاه الهی رانده شد (حجر/34). همین ویژگی سبب شده که انسان حقیقتی بالاتر و والاتر از جسم و هیئت مادی داشته باشد. حقیقت انسان در روح اوست که جاودانه است و با مرگ نابود نمی‌شود بلکه از مکانی به مکان دیگر انتقال می‌یابد (انعام/ 93؛ سجده/ 11).<sup>2</sup>

انسان کامل که مظهر جمال و جلال الهی است در نتیجه توجه به روح و کمالات نفسانی جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. اما انسان‌هایی که حقیقت خود را فراموش می‌کنند -چون انسانیت را که همان نور الهی است خاموش می‌کنند- آتش طبیعت در درونشان شعله‌ور می‌شود: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ؛ آتش برافروخته الهی است آتشی که از دلها سر می‌زند» (همزه/ 6-7) ولیکن این آتش افروخته شده فعلاً مشهود نیست (جوادی آملی، 1379: 98). در نهج البلاغه نیز به انسان و حقیقت وجودی او اشاره شده است. حضرت (ع) عدم شناخت انسان نسبت به منزلت خویش را برای نادانی او کافی تلقی می‌کند (نهج البلاغه،

2. پیامبر (ص) در این رابطه می‌فرماید: «مَا خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ، وَإِنَّمَا تَتَّقُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ» (ابن بابویه، 1414ق: 47).

خطبه 103) و نابودی انسان را نتیجه «عدم آگاهی او نسبت به ارزش وجودی اش» می‌داند (همان، حکمت 149)؛ چراکه وقتی انسان ماهیت حقیقی خود را شناخت به گناه راضی نمی‌شود؛ چنانکه می‌فرماید: «لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا؛ جان شما بهایی جز بهشت ندارد به کمتر از آن نفروشید» (همان، حکمت 456). حضرت (ع) به هر دو ساحت وجودی انسان توجه داشته است. ساحت مادی انسان از نظر اهمیت کمتر از ساحت فرامادی او نیست، چرا که جسم به عنوان مرکبی برای روح است؛ از این رو می‌فرماید: «ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزَنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهَا وَ عَذْبِهَا وَ سَبِخِهَا تُرْبَةً سَنَهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ وَ لَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزِبَتْ فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذَاتَ أَحْنَاءٍ وَ وُضُولٍ وَ أَعْضَاءٍ وَ فُضُولٍ أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ وَ أَصْلَدَهَا حَتَّى صَلَّصَلَتْ لَوْقَتِ مَعْدُودٍ وَ أَمَدٍ مَعْلُومٍ؛ سپس خداوند سبحان از قسمت‌های سخت و نرم و شیرین و شور زمین خاکی را جمع کرد و بر آن آب پاشید تا پاک و خالص شد، آن را جامد کرد تا محکم شود و صاف و محکم و خشک ساخت تا وقتی معلوم و سرانجامی معین» (همان، خطبه 1).

سپس بعد از اشاره به جنبه مادی انسان، حقیقت وراء ماده او را نیز خاطرنشان می‌شود و می‌فرماید: «ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا ذَا أَدْهَانَ يُجْبِلُهَا وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا؛ و آنگاه از روح خود در او دمید، پس به صورت انسانی دارای نیروی عقل که وی را به تکاپو می‌اندازد درآمد و دارای افکاری که به وسیله آن در موجودات تصرف نماید» (همان).

براساس این کلام، تمثّل حقیقی انسان پس از نفخ روح است؛ یعنی شکل‌گیری بدن مادی انسان، مربوط به مجسمه یا بدن انسان است نه خود انسان و تنها پس از آنکه روح در او دمیده شد، تمثّل انسانی یافت و عنوان انسان بر او صادق شد (غیائی، 1391: 6). صدرالمتألهین هنگامی که مدرکات و مراتب تجرّد نفس را بیان می‌کند به این مطلب اشاره می‌کند که حقیقت و هویت انسان را مجموع نفس و بدن تشکیل می‌دهد: «مِمَّا يَجِبُ أَنَّ الْإِنْسَانَ هُنَا مَجْمُوعَ النَّفْسِ وَ الْبَدَنِ وَ هُمَا مَعَ اخْتِلَافِهِمَا فِي الْمَنْزِلَةِ مَوْجُودَانِ بَوْجُودٍ وَاحِدٍ ذَوِ طَرَفَيْنِ»

(ملاصدرا، 1981م: 98/9). بنابراین انسان فطرتی دارد که پشتوانه آن روح الهی است و طبیعتی دارد که به گِل وابسته است. همه فضایل انسانی به فطرت و همه رذائل او به طبیعت وی بازمی‌گردد (جوادی آملی، 1379: 29). نکته حائز اهمیت این است که اگر انسان به طبیعت خود بیش از فطرت و حقیقت خویش اهمیت دهد، از پیمودن مسیر اصلی بازمی‌ماند و حتی دچار انحطاط نیز می‌گردد. بنابراین هر جا خداوند انسان را می‌ستاید و از کرامت و بزرگی او سخن می‌گوید اشاره به مخلوقی دارد که مسجود فرشتگان است و به «افق اعلی» و به مقام «أو ادنی» رسیده است و هرگاه او را مذمت و نکوهش می‌کند، مقصودش موجودی است که از خاک آفریده شده و از هویت اصلی خود خارج گشته و مانند انعام و بلکه گمراهتر از آنان است.

نکته‌ای که نباید از آن غافل ماند این است که تا زمانی که انسان در این دنیا زندگی می‌کند گریزی از همراهی جسم و روح توأمان ندارد و در این میان ممکن است در اثر تعلقات دنیوی و انس با مادیات، از توجه به روح و عالم مجرد باز بماند و حتی از یاد خداوند نیز غافل گردد. امیرالمؤمنین در این خصوص به امام حسن (ع) توصیه می‌کند: «أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أُمَّتُهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قَوِّهِ بِالْيَقِينِ وَ نَوِّرْهُ بِالْحِكْمَةِ وَ ذَلِّلْهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ قَرِّرْهُ بِالْفَنَاءِ وَ بَصِّرْهُ فَجَائِعِ الدُّنْيَا؛ قلبت را با موعظه و اندرز زنده کن (و هوای نفست را) با زهد و بی‌اعتنایی بمیران، دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی نما و با یاد مرگ رام کن و آن را به اقرار به فناء دنیا وادار و با نشان دادن فجایع دنیا او را بصیر گردان و از حملات روزگار و زشتی‌های گردش شب و روز بر حذر دار» (نهج البلاغه، نامه 31).

در واقع تقویت روح سرچشمه گشوده شدن حقایق ماورایی است، چنانکه در عین حال که در دنیا به سر می‌برد، گویا بهشت و دوزخ را می‌بیند؛ آنچنانکه حضرت (ع) در وصف متقین می‌فرماید: «وَأُولَ الْأَجَلِ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَفِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ

شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ؛ اگر نبود اجل و سرآمد معینی که خداوند برای آن‌ها مقرر داشت، روح‌های آنان حتی یک چشم بر هم زدن از شوق پاداش و از ترس کیفر در جسمشان قرار نمی‌گرفت» (همان، خطبه 193).

شناخت و آگاهی انسان پیرامون حقیقت و ماهیت اصلی خود، انتخاب مسیر صحیح و کشف موانع پیش رو را به دنبال خواهد داشت. لذا می‌توان گفت شناخت و درک صحیح از حقیقت و ماهیت انسان یکی از نیازهای اصلی اوست.

## 2- نیاز به خداجویی

«نیاز به پرستش» از اولین نیازهای بشر است. وجود تمایلی عالی به نام تمایل به پرستش که در آن انسان خود را با حقیقتی وابسته و پیوسته می‌داند و دوست دارد به آن حقیقت نزدیک شود و آن را تسبیح و تنزیه نماید، از جمله نیازهای اساسی بشر است. از این‌رو در دل انسان و در کانون احساسات و تمایلات او پایه خداشناسی وجود دارد (مطهری، 1387: 29). خداشناسی، خداجویی و خداپرستی فطری بشر است؛ بدین معنا که یک انجذاب قلبی به سوی خدا وجود دارد که سبب می‌شود انسان به جستجوی خدا برآید (مصباح یزدی، 1389: 36). هنگامی که قدما با محدودیت‌های زمانی و مکانی بشر مواجه شدند، عالم را همچون امری نامتناهی شهود کردند و آن را «اثر و محدوده حکمفرمایی موجودی با حضور فراگیر» دانستند. به همین ترتیب وقتی وابستگی به چیزی بزرگتر از خودشان را احساس کردند آن را خدای خود نامیدند و معبدش را با آن نام بنا کردند که بیانگر «پیوند با یک کلیت نامتناهی» بود (کاکس، 1397: 55). بنابراین اسلام با مفروض دانستن اصل نیاز به پرستش در همه انسان‌ها، به سراغ «توحید» و بنا نهادن ساختمان دین بر اساس «یگانه‌پرستی» رفت. حضرت علی (ع) نیز سرشت و گوهر وجودی انسان را از توحید می‌داند و واژه «فطرت» را برای معرفی آن انتخاب می‌کند: «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ وَ

كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ؛ برترین چیزی که متوسلان به خداوند پاك و بزرگ به آن توسل جستند عبارت است از ایمان به خدا و رسول او و جهاد در راه حق که قلّه اسلام و کلمه اخلاص که فطرت توحیدی» (نهج البلاغه، خطبه 110).

در خطبه اول نهج البلاغه زمانی که داستان خلقت انسان بازگو می‌گردد به این عنصر اساسی اشاره می‌شود که روح انسان، الهی است: «تُمْ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ». بنابراین پرستش و خداجویی امری فطری است. کانت معتقد است انسان‌ها عملاً نمی‌توانند بدون فرض یک بنیان برای حیات اخلاقی زندگی کنند (کاکس، 1397: 53)، از این‌رو این امر فطری و میل طبیعی انسان، اگر با پرستش «الله» به صورت صحیح و طبیعی ارضاء نشود، به سوی جایگزین کردن بدل آن می‌رود؛ چنانکه در سایر خواست‌های فطری نیز ارضاء بدلی وجود دارد (مصباح یزدی، 1389). اسلام به این نیاز بشر توجه داشته و سبک زندگی اسلامی، فرد را به سوی پرستش معبودی رهنمون می‌سازد که سزاوار ستایش و خضوع بوده و از هر کاستی و نقص به دور است و ذات پاکش جامع تمامی صفات کمالی است. امیرالمؤمنین شناخت خداوند را وظیفه انسان می‌داند به‌گونه‌ای که عذری را برای نشناختن خداوند نمی‌پذیرد (نهج البلاغه، حکمت 156). معرفی خداوند در سرتاسر نهج البلاغه مورد توجه علی (ع) بوده است تا این حس فطری رو به گمراهی نگذارد. در منظر وی سرآغاز دین «معرفت و شناخت خداوند» است. شناخت خداوند هم گام اول است و هم پایه اصلی برای تمام اصول و فروع دین که بدون آنها این درخت به ثمر نمی‌نشیند (مکارم شیرازی، 1390: 74/1) و در ادامه گام‌های اولیه شناخت و معرفت خداوند را نیز چنین ذکر می‌فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّغَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةُ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ؛ و کمال معرفتش تصدیق ذات او و کمال تصدیق ذاتش



توحید و شهادت بر یگانگی اوست و کمال توحید و شهادت بر یگانگیش اخلاص است و کمال اخلاصش آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته دارند، چه اینکه هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر از صفت موصوف است و هر موصوفی شهادت می‌دهد که غیر از صفت است» (نهج البلاغه، خطبه 1).

مراحل پنجگانه «شناخت اجمالی و ناقص»، «شناخت تفصیلی»، «مقام توحید ذات و صفات»، «مقام اخلاص» و «مقام نفی تشبیه» همان گام‌های اولیه شناخت و معرفت خداوند هستند (مکارم شیرازی، 1390: 1). امیرالمؤمنین (ع) در معرفی خداوند دو مسأله اساسی را یادآور می‌شود: اول اینکه ذات و کنه خداوند دور از دسترس بشر است و اندیشه‌های بلند نیز توان درک او را ندارند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ وَ لَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ؛ ستایش مخصوص خداوندی است که ستایشگران از مدحش عاجزند و حسابگران زبردست نعمتهایش را احصاء نتوانند کرد و کوشش کنندگان هر چند خویش را خسته کنند حقش را ادا نتوانند نمود، هم اوست که افکار بلند ژرف‌اندیش کنه ذاتش را درک نکنند و غواصان دریای علوم و دانش‌ها، دستشان از پی بردن به کمال هستیش کوتاه است» (نهج البلاغه، خطبه 1). بندگان هم در مقام عمل نسبت به حمد و ستایش خداوند ناتوانند و هم در درک عظمت و کنه ذات او عاجزند. مسأله دوم اینکه درهای شناخت خداوند به‌طور کامل به روی بندگان بسته نیست و او را از طریق جهان آفرینش و مخلوقاتش می‌توان شناخت و این حداکثر توان و قدرت ماست: «ابْتَدَعُهُمْ خَلْقًا عَجِيبًا مِنْ حَيَّوَانٍ وَمَوَاتٍ وَ سَاكِنٍ وَ ذِي حَرَكَاتٍ وَ اَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَيَّ لَطِيفٍ صُنْعَتِهِ وَ عَظِيمٍ قُدْرَتِهِ مَا اُنْقَادَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ وَ مَسَلَّمَةً لَهُ وَ نَعَتَتْ فِي اَسْمَاعِنَا دَلَالَتُهُ عَلَيَّ وَ حُدَايَتِهِ؛ (خداوند) مخلوقاتی شگفت از حیوان و جماد، ساکن و متحرک ابداع کرد و شواهدی روشن بر لطافت صنع و قدرت عظیمش اقامه فرمود، آنچنانکه عقلها را مطیع و

معترف و تسلیم ساخت و ندای دلایل یگانگیش در گوش‌های ما همچنان طنین‌انداز است» (همان، خطبه 165). همچنین حضرت (ع) با تشریح مراحل خلقت و ویژگی‌های منحصر به فرد مخلوقاتی همچون طاووس (همان، خطبه 165)، ملخ (همان، خطبه 185)، خفاش (همان، خطبه 155)، مورچه (همان، خطبه 185) به عظمت خداوند در آفرینش اشاره نموده است.

معرفی خداوند با تمام زیبایی‌ها و ویژگی‌هایش، قانون نانوشته‌ای است که در ابتدای اکثر خطبه‌های نهج البلاغه رعایت می‌شود. انسان‌ها در مسیر زندگی خود- صرف‌نظر از اعتقادات و ارزش‌هایشان و بدون در نظر گرفتن آرمان‌ها و اهدافشان- فراز و نشیب‌های زیادی را طی می‌کنند و در موقعیت‌های متفاوتی قرار می‌گیرند ولیکن در هیچ برهه‌ای بی‌نیاز از خداوند نیستند و همواره محتاج ذات اویند. این آگاهی‌بخشی در اکثر خطبه‌های نهج البلاغه وجود دارد و معرفی خداوند به اشکال مختلفی صورت گرفته است. حضرت (ع) گاهی خداوند را با برشمردن «صفات سلبیه» معرفی می‌کند (همان، خطبه 1 و 49) و گاهی با برشمردن «صفات ثبوی» در مقام معرفی خداوند برمی‌آید. در سخنان ایشان خدایی شایسته پرستش است که هدایتش هیچگاه گمراهی نمی‌آورد و در دشمنی با او نجاتی نیست و کفایت او فراغت از همه نیازمندی‌هاست و ستایش او در ترازوی حق از همه چیز سنگین‌تر است و برترین گنجی است که می‌توان ذخیره کرد (همان، خطبه 2)، پیشامدهای سنگین و حوادث بزرگ چیزی از ستایش او کم نمی‌کند (همان، خطبه 35) و کسی از رحمتش مأیوس نمی‌شود، رحمتش منقطع نمی‌گردد و نعمتش پایان نمی‌پذیرد (همان، خطبه 45)، از اسرار پنهان آگاه است (همان، خطبه 49)، هیچ صفتی از او بر صفت دیگرش پیشی نگرفته تا بتوان گفت پیش از آنکه «آخر» باشد «اول» بوده و قبل از آنکه «باطن» باشد «ظاهر» بوده است، هر چه را تنها و واحد فرض کنید جز او قلیل و کم است و هر عزیزی غیر او خوار و ذلیل و هر نیرومندی جز او ضعیف و ناتوان است (همان،

خطبه 65). حضرت (ع) گاهی خداوند را به خاطر دفع تمام شدائد و بلاها و گاهی در برابر عواطف کریمانه و نعمت‌های وسیع و گسترده‌اش می‌ستاید (همان، خطبه 83) و گاهی نیز به خاطر خلق جهان اعم از آفرینش آسمان با برج‌ها و صور فلکی، آفرینش روز و شب، کوه و دشت و دریا حمد و سپاس می‌گوید (همان، خطبه 90) و زمانی هم به علم غیب خداوند اشاره می‌کند و اینکه آثار و اعمال و خیانت چشم‌ها و آنچه در سینه‌ها پنهان می‌دارند همه را احصاء کرده و برمی‌شمارد و محل استقرار و جایگاه آنها را در رحم مادران و صلب پدران و از آن پس تا هنگام مرگ همه را می‌داند (ر.ک: همان).

گام بعدی پس از خداشناسی، به یاد داشتن خداوند در تمامی امور، شرایط و زمان‌ها است؛ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد، آنها فاسقانند» (حشر/ 19). خطر فراموشی خداوند به فراموش کردن خود می‌انجامد؛ زیرا وقتی انسان خدا را فراموش کند، اسمای حسنی و صفات علیای او را که در ارتباط مستقیم با صفات ذاتی انسان است نیز فراموش می‌کند و فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می‌برد و قهراً نفس خود را مستقل در هستی می‌پندارد و به خیالش چنین می‌رسد که حیات و قدرت و علم و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است و نیز سایر اسباب طبیعی عالم را صاحب استقلال در تأثیر می‌پندارد و خیال می‌کند که این خود آنهایند که بر یکدیگر تأثیر می‌کنند و یا متأثر واقع می‌شوند؛ اینجاست که بر نفس خود اعتماد می‌کند به جای اینکه باید بر پروردگارش اعتماد نموده و امیدوار او و ترسان از او باشد (طباطبایی، 1417ق: 19/ 219).

خداشناسی، خداجویی و خدامحوری، اولین و مهمترین شاخصه و ضرورت و نیاز در سبک زندگی اسلامی معرفی شده است. باور به توحید و یگانگی خداوند و اعتقاد به اینکه خداوند مسبب الاسباب است و بدون اذن او امری به انجام نمی‌رسد، قدرت او سرآمد همه

قدرت‌هاست، او آگاه به سرّ و علن است، احد و واحد است و شریکی ندارد و... شاهراه اصلی سبک زندگی اسلامی است. باورهایی از این دست به همه افعال بشر جهت می‌دهد و در سایه آن، قانون، اقتصاد، فرهنگ، حقوق و ... رنگی خاص به خود می‌گیرد.

### 3- نیاز به ارسال رسل

به گواه تاریخ با گذشت زمان، بر اثر فریب شیطان، غلبه هوای نفس، عدم شناخت صحیح نسبت به خوب و بد (مصباح یزدی، 1381: 177)، روح خداپرستی و عبودیت در انسان‌ها کمرنگ گشته و هدف اصلی از خلقت انسان مغفول می‌ماند. از این‌رو بنا بر «قاعده لطف» لازم و واجب است که خداوند رسولانی را برای انذار، تبشیر و هدایت بشر تعیین کند (حلی، 1415ق: 387؛ همو، 1427ق: 444-445). می‌توان گفت دومین نیاز ضروری انسان‌ها «نیاز به رسول و هدایت‌گر» است تا گمراهان به راه اصلی بازگردند. نیاز بشر به یک ایدئولوژی کمال‌بخش و ناتوانی او برای تنظیم و تدوین یک ایدئولوژی صحیح، نیاز بشر را به هدایت الهی و وحی آشکار می‌سازد (مطهری، 1387: 11).

در نهج البلاغه نیز بحث از نبوت یکی از موضوعات مورد توجه حضرت (ع) می‌باشد و در دو حیطة از نبوت انبیاء سخن می‌گوید: حیطة اول - به صورت عام - یادآوری هدف ارسال همه انبیاء است: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَآتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثْبِرُوا لَهُمْ دَقَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ؛ پیامبرانش را در میان آنها مبعوث ساخت و پی در پی رسولان خود را به سوی آنان فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه نمایند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آنها آورند و با ابلاغ دستورات خدا حجت را بر آنها تمام کنند، گنج‌های پنهانی عقل‌ها را آشکار سازند و آیات قدرت خدا را به آنان نشان دهند» (نهج البلاغه، خطبه 1). فطرت پاکی که خداوند انسان‌ها را بر اساس آن سرشته به واسطه «انحراف از معارف توحیدی» به شرک و بت‌پرستی گرایش پیدا کرد و به خاطر «انحراف عملی» تسلیم هوی و هوس شیطان گشت و باعث شد که پیامبران با

مسئولیت سنگین به سوی بشریت فرستاده شوند (مکارم شیرازی، 1390: 99). بنابراین «مطالبه پیمان فطرت»، «یادآوری نعمت‌های فراموش شده الهی»، «اتمام حجت به واسطه استدلال‌ات عقلی» و «آشکار نمودن گنجینه‌های دانش نهفته در درون عقل‌ها» چهار هدف عمده از بعثت انبیاء است. حیطة دوم - به صورت خاص - اقرار به پیامبری حضرت محمد (ص) (ر.ک: نهج البلاغه، خطبه 2 و 100)، تجلیل از مقام ایشان و یادآوری سختی‌هایی است که ایشان در مسیر هدایت مردم متحمل شد (ر.ک: همان، خطبه 72 و 194) و مهمتر از همه بیان فلسفه بعثت پیامبر (ص) اعم از «وفای خدا به وعده خود»، «کامل گرداندن نبوت» (همان، خطبه 1)، «وجود مذاهب پراکنده» (همان، خطبه 2)، «تشبیه خداوند به مخلوقات»، «انتخاب معبودهای دیگری غیر از خدای یگانه» (همان، خطبه 1) و ... می‌باشد. تأمل در این خطبه‌ها این نکته را یادآور می‌سازد که گاهی انسان‌ها از مسیر اصلی هدایت خارج می‌شوند و ضرورتاً به راهنما و هادی نیازمندند. سبک زندگی اسلامی که بر مبنای شناخت انسان استوار است، در پی آن است که همواره به انسان متذکر گردد خداوند برای هدایت و سعادت بندگان خود برگزیده خویش را مأمور تذکر قرار داده تا سریعتر و آسانتر به مقصد نهایی برسند.

#### 4- نیاز به معادباوری

مرگ، حقیقت و چیستی آن همواره جزء دغدغه‌های بشر بوده است. سرچشمه مرگ را باید همزمان با منشاء حیات جستجو کرد. یاد خدا (مبدأ)، یاد معاد است و هر لحظه انسان به جانب او می‌رود (جوادی آملی، بی‌تا: 10)؛ چنانکه قرآن می‌فرماید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/ 156). وقتی مرگ و زندگی مانند دو رشته به هم تنیده شده و همچون تار و پود، پیکره جهان خلقت را تشکیل می‌دهند، بحث از مرگ به اندازه سخن گفتن از زندگی مهم است و پیوستگی میان زندگی دنیوی و زندگی آخروی را نشان می‌دهد؛ چنانکه قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا

تَعْمَلُونَ» (حشر / 18). حقیقت این است زمانی که «خلقت» انسان هدفمند است و در ورای آن اهدافی همچون «عبادت» (ذاریات / 51)، «آزمون الهی» (هود / 7)، «رسیدن به رحمت الهی» (هود / ۱۱۸، ۱۱۹)، «شناخت خداوند» (ابن اَبی جمهور، 1405 ق: 1 / 55)، «قرب الهی» (جعفری، بی تا: 145) و ... نهفته است، «مرگ» او نیز هدفمند بوده و حقایقی در پس آن وجود خواهد داشت. در اهمیت مرگ همین بس که خداوند متعال در قرآن کریم بیش از هزار آیه را به این موضوع اختصاص داده است.

هر نفسی که حیات را تجربه کند، لاجرم مرگ را نیز می‌چشد (عنکبوت / 57) ولیکن مرگ هرگز پایان کار نیست و در ورای آن زندگی دیگری قرار دارد: «فَارْتَدُّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ وَ وَطِئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ؛ بنابراین برای خویش پیش از رسیدن به آن جهان وسایلی مهیا ساز و منزل را پیش از آمدن آماده نما، زیرا پس از مرگ عذر پذیرفته نمی‌شود و راه بازگشتی به دنیا وجود ندارد» (نهج البلاغه، نامه 31). شناخت مقصد و علم به حسابرسی دقیق، به همراه بردن توشه مناسب را امکان‌پذیر می‌سازد: «وَ اعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ وَ مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَ أَنَّهُ لَا غِنَى بِكَ فِيهِ عَنِ الْإِرْتِيَادِ وَ قَدْرٍ بِلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونَ ثِقْلٌ ذَلِكَ وَبِأَلَا عَلَيْكَ؛ بدان راهی بس طولانی و پرمشقت در پیش داری و نیز بدان در این راه از کوشش صحیح، تلاش فراوان و اندازه‌گیری توشه به مقدار کافی بی‌نیاز نخواهی بود و با توجه به این که باید در این راه سبکبار باشی بیش از تاب و تحمل خود بار بر دوش مگیر که سنگینی آن برای تو وبال خواهد بود» (همان، نامه 31).

در بینش اسلامی یاد مرگ و قیامت از زندگی جدا نیست و این نعمت ویژه‌ای است که خداوند سبحان به پیامبران و بندگان برجسته و خاص خود، عطا می‌کند (ص / 46). علی

(ع) معتقد است هر کس مرگ را نشناسد، زندگی را شناخته است و هر کس زندگی را بشناسد مرگ را نیز شناخته است (نهج البلاغه، خطبه 113).

از نگاه ادیان و به‌ویژه ادیان ابراهیمی، مرگ نه تنها ویرانگر زندگی و معنای آن نیست بلکه معنابخش و سازنده آن است. تاریخ بشر پر است از تلاش برای تفسیر زندگی و فلسفه‌های موجود و علوم مختلف هر یک داعیه‌دار این امرند ولی واقعیت این است که مرگ بهتر از هر علم و فلسفه‌ای می‌تواند به ما بگوید زندگی چیست و چگونه باید باشد. در ادبیات اسلامی، انکار مرگ در حقیقت انکار زندگی است. قرآن آن را بخشی از بودن آدمی و مرحله‌ای از بودگی او می‌داند و می‌فرماید: «ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ» (مومنون / 15) و نیز در کنار زندگی و تکمیل‌کننده مسئولیت آن معرفی می‌کند: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک / 2). مرگ و زندگی در هم تنیده‌اند (صادق‌نیا و سرائی، 1393: 9).

علی (ع) به عنوان انسان کامل و شخصیتی که با وجود کنار رفتن پرده‌های حجاب چیزی بر علم و یقینش افزوده نگردید (ابن بابویه، 1377: 17 / 2) حقیقت زندگی و مرگ و دنیای بعد از آن را چنین برمی‌داند: «لَمَّا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَ لِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ» (نهج البلاغه، نامه 31) و خبر می‌دهد که دنیا مقدمه و محل آزمایش است و انسان‌ها به‌وسیله یکدیگر در معرض امتحان قرار می‌گیرند تا روشن شود کدام یک بهتر عمل می‌کنند (همان، نامه 55) و هشدار می‌دهد: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ؛ ای مردم! دنیا سرای گذر است و آخرت خانه قرار و همیشگی، پس از گذرگاه خویش برای سرمنزل قرار خود توشه تهیه کنید» (همان، خطبه 203). اعتقاد به اینکه زندگی در همین دنیا خلاصه نمی‌شود و کوچکترین اعمال اعم از خیر و شر بازخورد خود را دارند (زلزال / 8-7) و تجسم آنها در قیامت واقع می‌گردد (آل عمران / 30) سبک زندگی را تغییر می‌دهد. امیرالمؤمنین می‌فرماید: «أَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُصَبُ

أَعْيُنُهُمْ فِي آجَالِهِمْ؛ اعمال بندگان در این دنیا نصب‌العین آنها در آخرت خواهد بود» (همان، حکمت 7). در دنیا حجاب‌هایی مانع از ادراک امور می‌گردد اما آخرت زمان انکشاف است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصُرَكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ؛ تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است» (ق / 22) (ابن میثم، 1362: 243 / 5).

این نوع تفکر پیرامون زندگی و مرگ، از ظلم، خیانت، دزدی، فحشا و بسیاری از بزه‌ها جلوگیری کرده و زمینه‌ساز بروز خیرات می‌گردد؛ چراکه هندسه تفکر اسلامی چنین است: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا؛ اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید باز هم به خود می‌کنید» (اسراء / 7).

سبک زندگی‌ای که بر اساس اعتقاد به بازگشت اعمال در دنیای دیگر و تجسم آن در پیش رو و تناسب ثواب و عقاب اخروی با اعمال و نیت دنیوی شکل بگیرد، دیگر از مرگ چهره‌ای وحشتناک نخواهد ساخت و مرگ در زندگی ما نقش یک لحظه و مرحله معین را بازی نخواهد کرد و زندگی ما سراسر اندیشه مرگ بوده و هیچگاه از آن خالی نخواهد بود (صادق‌نیا و سرائی، 1393: 9).

بنابراین یاد مرگ و اعتقاد به معاد و شناخت صحیح قیامت، سومین نیاز اساسی بشر است؛ اصل اعتقادی که در آن قوس نزول و صعود آدمیان و کلمه «أنا لله و أنا اليه راجعون» شاه بیت نگرش به دنیا و ماهیت انسان‌هاست.

### نتیجه‌گیری

انسان به‌عنوان مجری برنامه تشریحی خداوند می‌بایست مسیر تعیین شده در طول حیات خود را طی کند و هر شخص فقط یکبار این فرصت را دارد که زندگی کند و سعید یا شقی به همراه پرونده اعمالش به دیدار حق بشتابد. در این میان، اسلام مدعی طرح‌ریزی کامل‌ترین برنامه‌ها جهت سعادت و کمال انسان است. اسلام و آموزه‌هایش و در رأس آن



«اصول اعتقادی» این مکتب انسان‌ساز، طلایه‌دار سبکی است که می‌تواند بشر را به سعادت برساند. طبیعی است که در تهیه و تدوین برنامه‌ای اینچنینی باید به انسان، ماهیت، نیازها امیال او توجه داشت. امیرالمؤمنین به عنوان «ثقل اصغر» و «قرآن ناطق» در سخنان گهربارشان ابتدا به تبیین جایگاه انسان و ماهیت او پرداخته و سپس بر اساس ماهیت انسان و نیازسنجی او، به نیاز بشر به خداجویی و ارسال رسل و معادباوری اشاره داشته که در واقع برشمردن نیازسنجی انسان بر اساس اصول اعتقادی اسلام یعنی «توحید»، «نبوت» و «معاد» می‌باشد.

### فهرست منابع

1. قرآن مجید
2. نهج البلاغه
3. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، بی‌جا: دفتر نشرالکتاب، 1362.
4. ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، تحقیق و تصحیح مجتبی‌عراقی، قم: دار سید الشهداء، 1405ق.
5. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران: کتابچی، 1377.
6. -----، إعتقادات الإمامیه، قم: کنگره شیخ مفید، 1414ق.
7. جعفری، محمدتقی، آفرینش و انسان، تهران: کتابخانه ولی‌عصر، بی‌تا.
8. جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، قم: نشر اسراء، 1379.
9. -----، گزیده معاد در قرآن، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
10. حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1427ق.
11. ----، مناهج الیقین فی اصول الدین، تهران: دارالاسوه، 1415ق.

12. صادق‌نیا، مهرباب؛ سرائی، حسن، «تحلیل و بررسی کارکردهای معنی‌بخشی مرگ»، فصلنامه اندیشه نوین دینی، س 10، ش 36، 1393.
13. غیاثی، نقی، «بازجست ساحت‌های وجودی انسان از منظر نهج البلاغه»، فصلنامه پژوهش‌های نهج البلاغه، س 6، ش 22، 1397.
14. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1417ق.
15. کاکس، جیمز ال، پدیدارشناسی دین، ترجمه جعفر فلاحی، تهران: نشر مرکز، 1397.
16. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش عقاید، تهران: انتشارات امیرکبیر، 1381.
17. -----، معارف قرآن (خداشناسی، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی)، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، 1389.
18. مطهری، مرتضی، توحید، تهران: بنیاد علمی و فرهنگی استاد شهید مرتضی مطهری، 1387.
19. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمومنین (ع)، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1390.
20. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه، بیروت: دار احیاء التراث، 1981م.